

پیش‌گویی

ولتر بیشتر آرای فلسفی خود را از اندیشمندی مانند لاک و نیوتن اقتباس کرده و بی‌گمان در مورد این آرا به صورت نوشته‌های روشن و مطالبه‌آمیز و قابل فهم کردن آنها برای جامعه فرانسوی توفیق بسیار به دست آورد ولی او فیلسوفی ژرف نبوده هر چند متأثر از اندیشه‌های لاک بوده از جهت فیلسوف بودن یا تو در یک طبقه نمی‌گنجد و هر چند درباره نیوتن کتاب نوشته خود فیزیکدان و ریاضی‌دان نبود.

مجموعه کامل آثار ولتر (چاپ ۱۸۲۴-۱۸۲۹ پوشو) شامل ۷۰ مجلد است و فیلسوفه نمایشنامه‌نویس، شاعر، مورخ و داستان‌نویس بود به عنوان یک انسان محققا صفات نیکویی داشت از ذوق سلیم برخوردار

بود دعوت او به اصلاح دستگاه دادگتری همراه با کوشش‌های او - هر چند ملهم از انگیزه‌های مختلف - برای اینکه بعضی موارد عدم اقامه عدالت را در معرض افکار عمومی قرار دهد حاکی از حسن‌اندیشی دوستانه او است. با این همه - در کل - صفات اخلاقی او چندان تحسین‌انگیز نبوده خودستند، انتقام‌جو، پسرده‌خو و در مسائل فکری بی‌ملاحظه بود. حملات او به روسو و دیگران، نیکنامی چندانی برایش به بار نیامد ولی البته با همه این عیوب اخلاقی، از ذکر این حقیقت ناگزیریم که نوشته‌های او جامع روح روشنگری فرانسه بود.

ولتر در آثار خود درباره عناصر فلسفی نیوتنی بر این عقیده است که فلسفه دکارت به یکسر به فلسفه اسپینوزا می‌انجامد همین

کسان بسیاری را دیدم که فلسفه دکارت آنها را به آنجا کشانده است که هیچ خدایی را مسوای عظمت مسور نپذیرند و برعکس نیوتنی‌ای ندیده‌ام که به معنی دقیق کلمه خدانشناس نباشد. براساس فلسفه نیوتن ضرورتاً به معرفت وجود علایی می‌انجامد که آفریننده همه چیز و مدیر همه چیز از روی اختیار است. «لاک خدایی نمانده پس مانده متناهی است پس ممکن و قائم به غیر است و انگهی جاذبه و حرکت صفات اساسی مانده نیستند پس باید خدا آنها را در ماده نهاده باشد».

ولتر در رساله خود به نام «درباره متافیزیک» با توسل به دو گونه دلیل وجود خدا را اثبات می‌کند دلیل نخست مبتنی بر علیت غایی است ولتر جهان را به ساعتی تشبیه می‌کند و می‌گوید درست همان طور که وقتی کسی ساعتی را می‌بیند که عمر به‌عاشق وقت را نشان می‌دهند نتیجه می‌گیرد که ساعت را کسی به منظور تعیین وقت ساخته است همان طور هم انسان باید از مشاهده طبیعت نتیجه بگیرد که صانع خردمندی آن را ساخته است دلیل دوم مبتنی بر امکان است و از نوع دلیلی است که لاک اقامه کرده‌اند. با این همه بعدها ولتر دلیل دوم را کنار نهاده و به همان دلیل اول اکتفا کرد. در پایان مقالتهای که در فرهنگ فلسفی خود درباره خدانشناسی نوشته است خاطر نشان می‌کند که «عالمان هندسه که فیلسوف نیستند علی غایی را رد کرده‌اند ولی فیلسوفان حقیقی آنها را پذیرفته‌اند و چنان که یک نویسنده مشهور گفته است معلم دین، خدا را به کودکان می‌شناساند در حالی که نیوتن، وجود او را برای خردمندان میرهن می‌کند». در مقالتهای درباره طبیعت‌چین اقامه برهان می‌کند که هرگز صرف تجسس اثبات نمی‌تواند هماهنگی و نظام عالم هستی را توجیه کند «لناها مرا طبیعت می‌نماید ولی من سراپا صفت».

ولی هر چند ولتر عقیده خود را به وجود خدا تا پایان حفظ کرده در عقیده او درباره رابطه جهان با خدا تغییری پدید آمده نخست او که هم و پیش با خوش‌بینی سی لایه‌خیزی و پوپ هم‌لسان بود به همین سبب بود که در کتاب خود درباره نیوتن، از ملحدی که وجود خدا را به دلیل وجود شر در جهان افکار می‌کند سخن می‌گوید و آنگاه خاطر نشان می‌کند که افساد «خیر» و «سعادت» در پهلوست «آنچه برای شما بد است در کل نظام جهان خوب است و انگهی مگر ما باید استنتاج درباره وجود خدا را که به رهنمونی عقل به آن رسیدیم راه کنیم چون گرگ گوسفند می‌برد و عنکبوت مگس می‌گیرد؟ آیا - به عکس - نمی‌بینید که همین توالی اسل‌هایی که دائم بریده می‌شوند و دائم از نو به وجود می‌آیند، خود جزئی از نظام جهان هستی است؟» (۱۱۹)

با این همه زمین‌لرزه مصیبت‌بار لی جون ۱۷۵۵ توجه ولتر را نسبت به مسئله شر جلب کرد او واکنش خود به این واقعه را در شعری که درباره فاجعه لیسبون سروده است و نیز در کتاب خود (کلمه‌بند) ابراز کرد. در شعر خود ظاهرآ بر اختیار الهی تأکید می‌کند ولی در نوشته‌های بعدی‌اش آفرینش را ضروری می‌شمرد خدا علت اولی یا علت اعلاست و وجودش سرمدی است و اما مفهوم علت به خون معلول، بی‌معنی است پس جهان باید الهی‌الابد از خدا نشأت کند در حقیقت جهان چیزی از خدا نیست و ممکن است ممکن به این معنی که وجودش قائم به خداست ولی آفرینش ابدی و ضروری است

و چون شر از جهان جدایی ناپذیر است پس آن نیز ضروری و وجودش قائم به خداست ولی خدا آن را از روی اختیار خلق می‌کند او در کتاب «فلسفه نیوتن» خاطر نشان می‌کند که بسیاری از کسانی که لاک را می‌شناخته‌اند به او گفته‌اند که زمانی نیوتن نزد لاک اعتراف کرده است که شناخت ما از طبیعت آن اندازه نیست که با تکیه بر آن بگوییم برای خدا آفریدن موهبت تفکر بر شئی معتد غیر ممکن است ظاهرآ به قدر کافی روشن است که ولتر این نظریه را که به موجب آن، نفس جوهری غیرمادی است فرضی غیر لازم می‌دانست او در مقاله‌ای که درباره نفس در فرهنگ فلسفی نوشته است بحث می‌کند که اصطلاحاتی از قبیل «نفس روحانی» صرفاً لغافلتی‌اند برای پوشاندن چهل مغ یونانیان میان نفس حسی و نفس عقلی تمایز قائل بودند ولی لولی مسلماً وجود ندارد «نفس حسی» چیزی جز حرکتهای اقدام‌های شمانیست. ولتر در اینجا به‌صراحت نمی‌گوید که چیزی به نام نفس روحانی و جاودان وجود ندارد ولی نظر او در این باره در جای دیگر با وضوح تمام بیان شده است.

وی در فلسفه نیوتن، تمایزی پیش می‌کشد در پاره‌ای از امور عادی وقتی که من هیچ انگیزه‌ای نداشته باشم که مرا به هر چه عمل خاص می‌تمایل کند می‌توان گفت که من آزادی مطلق یا آزاده جزایی دارم. مثلاً اگر من بتوانم به انتخاب خود به چپ یا به راست بچرخم و نه به یکی و غایت داشته باشم و نه از دیگری نفرت، انتخاب من ناشی از خود است خود من است واضح است که در اینجا آزاده جزایی (آزادی حقیقی تفاوت) به معنی کمالاً تحت‌لفظی آن گرفته شده است. در موارد دیگر وقتی که ما آزادیم، ما آزادی ما «خود» به خودی» نامیده می‌شود. حیه عبارت دیگر وقتی که ما انگیزه‌هایی داریم آزاده ما را همین انگیزه‌ها تعیین می‌کنند و این انگیزه‌ها همواره نتیجه نهایی دریافت یا غریزه هستند. در اینجا آزادی نامی بیش نیست ولی ولتر پس از قول به این تمایز، چنین می‌گوید که هر چیزی عقلی ندارد پس آزاده شما هم عقلی ندارد بنابراین انسان نمی‌تواند جز بر اثر آخرین اندیشه‌های که حاصل کرده است آزاده کند. به همین سبب است که لاک را برای بر زبان راندن نام «آزادی» نیستند در نظر او آزاده آزاد توهمی بیش نیست او آزادی را فقط عبارت از قدرت انجام دادن کاری می‌داند که شخص آزاده می‌کند. در نتیجه ما باید قبول کنیم که نمی‌توان به اعتراضات وارد بر آزادی جز با سخن‌پردازی مبهم پاسخ داد موضوع ناخوشایندی که انسان مائل حتی از تقدیر شدن درباره آن هم بیم دارد فقط یک اندیشه است یعنی نفس وجود دارد و آن این است که انسان - صرف‌نظر از اینکه چه نظام فلسفی را اختیار کند و چه تغییری را تعیین‌کننده اعمال آدمی بداند - همواره چنان عمل می‌کند که گویی آزاد است.

ولتر در «فلسوف نادان» بر آن است که آزاده آزاده سخنی بی‌معناست زیرا آزاده آزاد عبارت است از آزاده بدون انگیزه و چنین آزاده‌های بیرون از جریان طبیعت است بسیار عجیب است که «یک حیوان کوچک پنج پا قادی»، استثنایی بر قانون حاکم بر جهان هستی باشد و او تصادفی عمل می‌کند و تصادف وجود ندارد شعور به آزادی یا احساس آزادی کاملاً با حاکم بودن اصل موجبیت بر آزاده سازگار است این شعور به آزادی یا احساس آزادی



تصویر چهره ولتر در کتابخانه ملی ایران

فقط حاکی از آن است که انسان می تواند هر گاه توانایی انجام دادن فعل ارادتمندی را دارد به دلخواه خود عمل کند همین و بس. تأیید اصل موجهیت از جانب ولتر بدون معنی نیست که او اندیشه قانون اخلاقی را کنار نهاده است و موافقت خود را با لاک درباره اینکه هیچ اصل اخلاقی فطری وجود ندارد ابراز کرده است و ولی خودتد ما را چنان سرشته است که با گذشت زمان به ضرورت عدالت می میریم درست است که ولتر معمولاً اندامها را متوجه تنوع اعتقالات اخلاقی می کند (چنان که در رساله درباره مابعدالطبیعه خاطر نشان می کند که آنچه در منطقه فضیلت نامیده می شود در منطقه دیگر رذیلت نام می گیرد و آداب و رسوم) ولی از سوی دیگر «قوانین طبیعی هست که به موجب آن آدمیان در چهار گوشه جهان با آن موافقت دارند. خدا انسان را از عواطف و احساسات خلل ناپذیری بر خوردار کرده است که پیوندهای چاروبان می سازند و قوانین بنیادی جامعه انسانی را به وجود می آورند. ظاهراً محتوای قوانین بنیادی بسیار محدود است و عمده آن عبارت است از نیاز من دیگران و طلب کردن چیزهای لذت آور برای خود» به شرط آنکه این کار مستلزم آزار بی دلیل و هوساکنه هموعان نباشد.

باز این همه همچنان که ولتر همواره موضع خدانشناخته خود را حفظ کرد همچنان نیز هرگز کاملاً تسلیم مذهب نسبت به اخلاق نشد. احساس عمیق مذهبی از نوعی که در پاستکال سراغ داریم محققاً از ویژگی های ولتر نبود. آرمان طلبی عالی اخلاقی هم همین طور. ولی همچنان که او اعلا را رد می کرد، لافراط در پیروی از نظریه نسبت به اخلاقی را هم نمی پسندید. گفتیم که ولتر سرانجام در باب آزادی آدمی به معنی روان شناختی آن، موضعی مبتنی بر اصل موجهیت اختیار کرد.

از سوی دیگر او از مدافعان سرسخت آزادی سیاسی بود مانند لاک معتقد بود که دولت باید حقوق انسان ها را محترم بشمارد و مانند مونتسکیو شرایط آزادی در انگلستان را می ستود ولی باید بینیم که مقصود او از آزادی سیاسی چه بود. نخست و پیش از هر چیز آزادی اندیشه و بیان مورد نظر او بود. به سخن دیگر او پیش از هر چیز در اندیشه تأمین آزادی برای «فیلسوفان» بوده لاقول در صورتی که آنها موافق او باشند.

او آزادی خواه به معنایی که بخواهد حکومت مردم استقرار یابد نبود درست است که او از تساهل جلیبدری می کرد و آن را برای پیشرفت علمی و اقتصادی ضروری می دانست و حکومت مطلقه استبدادی خوشایندش نبود ولی عقاید روسو درباره برابری را هم به حد استهزا می گرفت و کمال مطلوب او را استقرار حکومتی سلطنتی خیراندیشی بود که از اندیشه فیلسوفان روشنی بگیرد.

او به خیال پرطازن و آرمان خواهان بدگمان بوده و نامهایش نشان می دهد که در نظر او طبقات پست همواره طبقات پست خواهند ماند شرایط بهتر آزادی و تساهل و تفاسات نیکوتر در عملکرد قضایی را می توان تحت یک حکومت سلطنتی تأمین کرد به شرط آنکه قدرت کلیسا شکسته شود و روشن اندیشی جای تصدب و خرافه مسیحی را بگیرد. بی گمان ولتر هرگز تصور نمی کرد که دستکاری بتواند از مردم یا از شورش توأم با زور حاصل شود. بنابراین هر چند نوشته های ولتر به آماده شدن زمینه

انقلاب کمک کرد خطای بزرگی است اگر تصور کنیم که او چشمه راه انقلاب بود یا آگاهانه موجبات انقلاب را فراهم می کرد. دشمن او حکومت سلطنتی نبود بلکه بیشتر کلیسائیان بودند او به سازگار کردن قانون اساسی با اندیشه های آزادی خواهی - چه مفهوم حمایت از تفکیک قوای - مونتسکیو - علاقمندی تلاشش حتی می توان گفت که او بیشتر علاقه مند به افزایش قدرت سلطنت بود به این معنی که او سلطنت را آزاد از نفوذ روحانیون مسیحی می خواست. این ملاحظاتی را نباید متضمن این معنی گرفت که ولتر دشمن پیشرفت بود به عکس او یکی از موثرترین تشاه دهندگان اندیشه پیشرفت بود ولی این لفظ تند او حکومت عقل معنی می داد به عبارت دیگر مقصود او از این لفظ بیشتر پیشرفت فکری و علمی و اقتصادی بود تا پیشرفت سیاسی البته اگر مراد از این پیشرفت سیاسی انتقال به دموکراسی باشد زیرا او عقیده داشت که به احتمال قوی به سلطان روشن بین بهتر می تواند موجهات پیشرفت در علم و ادب و تحمل اندیشه ها را فراهم آورد.

ولتر مدعی بود که رساله «درباره آداب و رسوم» (۱۷۴۹-۱۷۴۰) منتشر شده در سال ۱۷۵۶ - به قصد ادامه دادن اثر بوسونه

ولتر کوشش دارد تا با گفتن و نوشتن، انسان را روشن تر و از این راه، بهتر کند؛ او را از خشونت و تصدب رها کند؛ به پر دیاری بخواند

نوشته شده است: «بوسونه نامتدر که در گفتار خود در بخشی از تاریخ عمومی، روح حقیقی آن را دریافت به شارلمانی که رسید متوقف شده. ولتر می خواهد از جایی که بوسونه متوقف شده است کار او را ادامه دهد. عنوان کامل اثر او چنین است: «رساله ای در تاریخ عمومی و آداب و روح ملل از شارلمانی تا روزگار ما». با این همه، او در عمل بسیار پیشتر به گذشته بازمی گردد؛ چنان که از چین آغاز می کند از هند و ایران و عربستان می گذرد و پیش از شارلمانی به کلیسا در غرب و شرق می بریزد. ولی هر چند ولتر قصد خود را ادامه دادن کار بوسونه اعلام می کند، قدر ما - علم این است که تصور او از تاریخ با تصور اسقف «مو» بسیار متفاوت است.

برای بوسونه حوادث مهم تاریخ عبارت است از آفرینش، مناسبات خدا با قوم یهود، تجسد مسیح، و نش و نما کلیسا و تاریخ یسرا - از آفرینش تا اوایل - چین روز - به عنوان یک واحد و به عنوان تحقق مذهب حیت الهی که حتی انتخاب آزادانه انسان نیز در خدمت آن است در ذهن تصور می کند. در آثار ولتر فقدان تکرش مبتنی بر الهیات قدسی او گوستینوس و بوسونه جنبه توجه می کند. در نظر او تاریخ عرصه تاثیرات متقابل اراده ها و اتفاقات نفسانی آدمی است و پیشرفت در صورتی میسر است که انسان از شرایط حیوانی فراتر رود و عقل حاکم شود. خاصه وقتی که این عقل به شکل استبداد روشن اندیشه در آید که یگانه عامل قادر به تأمین اصلاح اجتماعی حقیقی است. ولی تصور تاریخ به عنوان مجرای تدبیر الهی و قاتل بودن به این امر که تاریخ، متوجه خائنی فوق طبیعی است در تفکر ولتر جایی ندارد. همچنین است هر نوع اعتقاد استوار درباره وحدت و استمرار تاریخ.

البته ولتر تا حدی فقط اندیشه نوعی مطالعه تجربی تاریخ را بدون پیش فرض های جزئی پیش می کشد. او فلسفه تاریخی

(۱۷۴۵) نوشت که مقدمه ای شد بر ویرایش سال ۱۷۶۹ رساله درباره آداب و رسوم ولی مغفرت اندکی فلسفه - به هر معنی معمول این کلمه که گرفته شود - در آن می توان یافت. وقتی که او از نیاز به نوشتن تاریخ با روحیه فلسفی سخن می گوید، مقصودش نیاز به بیرون ریختن افکارها و داستان های جن و پری از تاریخ است. این معنی را متلاً در کتاب «ملاحظاتی درباره تاریخ» روشن می کند که در آن می پرسد: «آیا می توان از انسان صاحب عقل سلیمی که در قرن هجدهم زاده شده انتظار داشت که وحی های معبد دلفی را به جد بگیرد؟» البته ولتر سرانجام طلب می کند که تأویلات فوق طبیعی، یکسره کنار نهاده شود. این اعتقاد که کار مورخ، سرگرم داشتن خواننده با لطیفه های افسانه آمیز و بازگفتن قصه و حکایت نیست یکی از دلایلی است بر این معنی که چرا ولتر به مردم سفارش می کند که تاریخ روزگار نوین را مطالعه کنند. نه روزگار کهن را. او در کتاب «ملاحظات تازه درباره تاریخ» خاطر نشان می کند که بررسی تاریخ چیزی جز آمیختن یک مشت رست با یک خوراک دروغ نیست. ولتر دلیل دیگری برای رجحان تاریخ روزگار نو دارد و آن اعتقاد به برتری جهان امروز و مخصوصاً برتری فیسوفان است. در کتاب موجز ملاحظاتی درباره تاریخ آرزو می کند

که جوانان به مطالعه جدی تاریخ بپردازند؛ «در زمانی که تاریخ پیراسته برای ما جذاب توجه است» یعنی به

گمان من، در حدود پایان قرن هجدهم. این تلقی ولتر را باید نقطه ضعفی در اندیشه او به عنوان مورخ و فیلسوف تاریخ به شمار آورد ولی البته ولتر نقاط قوتی نیز دارد. او در رساله کوچک خود به نام «ملاحظات تازه درباره تاریخ» می گوید که بعد از خواندن هزاران شرح نبرد و مضمون صدها فرار داد خود را چندان دلالت از پیش نیافته است. «من نه فرانسسه و ساراسن ها را با آخوانین شرح نبرد شارل مارتل بیشتر از پیش می شناسم و نه تانارها و ترکها را با آخوانین شرح آپیروزی تیمور لنگ بر بلینده». ما باید در تالیخ، به جای روایت نبردها و اعمال پادشاهان و دربارها، گزارش فضایل و قبایح غالب ملت ها و شرح قوت و ضعف آنها و حکایت نشوونمای هنرها و صنایع را بیاوریم و بالاخره برای کسی که به عنوان شهروند و فیلسوف می خواهد تاریخ بخواند «مهم ترین موضوع مورد نظرش، بررسی تفصیلات در آداب و رسوم و قوانین خواهد بود». همچنین ولتر در آغاز صحبت و نهمین فصل کتاب «روح آداب و رسوم» می گوید: «من بیشتر می خواستم نشان دهم که جامعه انسانی در آن زمان (قرن سیزدهم و چهاردهم) چگونه بوده است و مردم چگونه در محرومیت زندگی خانوادگی می زیستند و چه هنرهای پرورده شده است. نه اینکه آن همه به مصلحت و جنگها و موضوعات چنانکه تاریخ (معمولاً) و نمونه های کهنه شرافت های آدمی را تکرار کنم».

ولتر در اندیشه های کلی خود درباره تاریخ، بی گمان در ژرف بینی از ویکو که بگذریم به پای مونتسکیو - که مورد حمله او بوده است - نمی رسد ولی در برداشت او از تاریخ نگاری اجتماعی می توان ترجمان تکامل آگاهی یوروازی را مشاهده کرد. در نظر او تاریخ دیگر نباید تاریخ خاندان های شاهی و وسیله ای برای - بر حسب مورد - ستایش یا نکوهش سلاطین باشد بلکه باید گزارش ظهور زندگی و هنر و ادبیات و علم

قرن هجدهم یا از آن وسیع تر، گزارش زندگی اجتماعی انسان طی قرون و اعصار باشد و بالاخره برای جبران آنچه در رساله تحقیر ولتر از جهان ما قبل رنسانس گفتیم باید بیفزاییم که او در کتاب روح آداب و رسوم و نیز افزوده های بر آن، تصویر پهنابوری بیش روی ما کشوده است. او نه تنها از اروپا بلکه همچنین از خاور دور و آمریکا و نه تنها از جهان مسیحیت بلکه همچنین از جهان اسلام و ادیان شرقی سخن می گوید. درست است که شناخت او غالباً ناقص است ولی این نقص، خالی در سمت نقشه او وارد نمی کند. بی گمان نمایان ترین چهره جنبش روشنگری فرانسسه ولتر است. گروهی از نمایندگان این جنبش، ماتریالیست و بی خدا بودند. گروهی دیگر به خدا ایمان داشتند ولی با کلیسا و دین های تاریخی مخالف بودند و فقط دین طبیعی را باور داشتند. برخی نیز هر گونه دین را زایل کرده ترس و نادانی و وسیله ای برای قدرت سیاسی و زور گوئی می شمردند و از این رو بر آن بودند که برای پیشرفت جامعه، لازم است که با هر گونه مذهب به جنگ بر خیزند. اما ولتر از کسانی است که با آنکه در همه زندگانی خود با کلیسا و کشیشان جنگیده به خدا ایمان داشت و حتی بر آن بود که می توان هستی خدا را اثبات کرده «کافی است کسی چشمان خود را بکشد تا هستی خدا را در یابد». زیرا آفرینش نشانی است از آفریننده رقص ستارگان گردنده بر گرد خورشید نشان کار بودن هنری تحسین انگیز است. جانوران و گیاهان و کتیله و هر آنچه هست دارای نسبت و عدد و جنبش منظمند. اینکه نقش یک منظره یا جانور، از کلک نقاشی است چیردسته چیزی است که کسی در آن شک نمی کند. آیا ممکن است که تصویرها دلیل بر هستی سازنده ای موشمند باشند ولی اصل آنها چنین دلیلی نداشته باشد؟

هنگامی که بنجامین فرانکلین فرزند خود را به زیارت ولتر پیر برد، ولتر در حالی که دست بر سر جوان گذاشته بود، او را خواست تا خود را وقف خدا و آزادی کند. این سخن درباره خود او نیز درست است زیرا او همه زندگانی خود را در مستیزه با خرافات و خشونت گذراند. در این معنی است که آندره موروا درباره او می گوید: «ولتر با جدا کردن مذهب از خشونت، به آنان که به راستی دیندارانده حتی خدمت کرده، او را محکوم کردن جنگ و کشتار و خشونت می گوید». قرن ۱۷۰۰ لازم است تا چیزی اندک درباره ساختن تن انسان کشف شود. برای شناختن روان او، زمانی به درازای ابدیت لازم است. اما برای کشتن او تنها یک لحظه بس است. «جنگ بزرگترین جنایت هسته است. با این حال هیچ تجاوزگری نیست که جنایت خود را به رنگ عدالت در نیارود باشد. چنین است که ولتر کوشش دارد تا با گفتن و نوشتن، انسان را روشن تر و از این راه بهتر کند. او را از خشونت و تصدب رها کند؛ به پر دیاری بخواند. او که با هر گونه خونریزی مخالف است با انقلاب خونین نیز موافق نیست و آن را «دروغی بدتر از دروغ» می داند. کوشش او بر آن است که با روشن کردن انسان، او را از بدی و خرافات رها کند، به صلاح آورد. در آزاد کردن انسان هیچ چیز به پای تربیت نمی رسد. «ما می توایم با گفتن و نوشتن، انسان ها را روشن تر و از این راه بهتر کنیم». «کار من سیاست نیست؛ کوشش من همواره بر آن بوده است که سهم اندک خود را به بهترین صورت بچشم دهم و کاری کنم که ابهامی آدمیان کمتر و شایستگی شان بیشتر شود».

